

دکتر محمدتقی غیائی

از گروه آموزشی زبانهای خارجی

زولا، در بوثهٔ نقدنو!

در تاریخ ادبیات فرانسه، هیچ نویسنده‌ای به اندازه امیل زولا، نویسنده نامدار قرن نوزدهم و پیشوای ناتورالیسم^۲، هدف دشنام منتقدان نبوده است. «بانی ادبیات بویناک» و «کارگر گنداب‌ها» از عناوین قابل ذکری است که پاسداران عفت کلام به او بخشیده‌اند. در سال ۱۸۸۷، وقتی که زولا قصه بلند خود «زمین»^۳ را منتشر ساخت، آناتول فرانس^۴، سلطان نثر فرانسه، در باب او چنین نوشت: «تاکنون هیچ آدمیزاده‌ای برای تحقیر بشریت، توهین به مظاهر زیبایی و عشق، و انکار هرچه حسن و هرچه صفا، چنین جهدی ابراز نداشته بوده است». در همین مقاله، همومی افزاید: «آقای زولا در زمرهٔ بدبختانی است که ای کاش از مادر نژائیده بودند.» چند روز پس از آن، فرانس می‌نویسد: «ننگ بر این تیره‌روز که در اندیشهٔ «کشاف خواری» است و از قبل فحشاء زندگی می‌کند.»

در آغاز سال ۱۸۹۸ زولا در قضیهٔ دریفوس^۵ دخالت می‌کند. او با مقالهٔ معروف خود «من متهم می‌کنم»^۶، آتش جنجال را شعله‌ور می‌سازد. پس‌کینه‌ها به عناد و خشم‌ها به سببیت مبدل می‌شود: روزنامه‌ها پر از تصاویر ناپسندی می‌گردد که در آن‌ها زولا از میان گنداب سربرمی‌آورد و در دل تیرگی مزد خیانت دریافت می‌کند.

مردی که در سنا اسم او را بر زبان رانده بود با هیاهوی نمایندگان روبرو می‌شود که فریاد می‌زدند: «او ایتالیایی است. یک اجنبی است. عین

کثافت است».

نویسندگان محافل اشرافی نظیر خانم «کتس دوماتل»^۷ مقالاتی سرشار از ناسزا علیه او می‌نوشتند، دلبستگان به کلیسا او را «ابلیس» می‌نامیدند و ساده دلان در کوی و برزن با شعارهای «مرگ بر زولا» از او استقبال می‌کردند. وقتی به سال ۱۹۰۲ چشم از جهان فرو بست، گروهی گفتند که او را کشته‌اند. در حقیقت راز مسمومیت زولا همچنان ناگشوده مانده است.

گناه او چه بود؟

تاریخ ادبیات پاسخ روشنی به این پرسش نمی‌دهد. چرا که تاریخ ادبیات غالباً بازتاب نقد ظاهر است. درونمایه همه سرزنش‌های منتقدان قرن نوزدهم اینست که او نویسنده‌ای هرزه نگار^۸ و شیفته لجن است. می‌گفتند که قصه‌های او گند آلوده و بویناک و پراز واژه‌های مستهجن است. به او ایراد می‌گرفتند که فاقد عفت کلام است و به اخلاق عمومی لطمه می‌زند.

همه این سرزنش‌ها بجا است: او نقاش زندگی کارگران، دهقانان و طبقات محروم فرانسه بود. او از مردمی سخن می‌گفت که به راستی کثیف بودند و در کثافت دست و پا می‌زدند. و نوشته‌های او که برگردان دقیق واقعیت بود، سرشار از صحنه‌های زشت و هول‌انگیز است. نه، او، اهل مجامله نبود. تظاهرات غریزی را بی‌پروا وصف می‌کرد. سرپوش تزویر را از روی اخلاق مرسوم زمان خود برمی‌داشت و در زیر کاسه، نیم کاسه‌ها رانشان می‌داد. لاجرم رباکاران بی‌ادبش می‌شمردند. راستی را او فاقد ادب قراردادی بود: همه می‌دانستند که زولا یک روشنفکر زحمتکش است و نمی‌تواند هم پیاله محافل عیش و نوش شود. و بدتر از این، باشجاعتی کم نظیر پرده از سالوس برمی‌گرفت.

البته در تاریخ ادبیات فرانسه او نخستین کسی است که قصه‌های خود را بر اساس گفتگوهای روزانه عوام نوشته است. ولی آن اندازه که تصور میشد از زبان عوام اطلاع نداشته است. او اهل جستجو بود. پژوهش‌های تازه نشان داده

است که او صورتی از صدها واژه عوامانه تهیه کرده و به تدریج که آنها را به کار می‌برده است، خطی بر روی آن می‌کشید. نقد منابع آشکار ساخته که او بیشتر این واژه‌ها را از روی «فرهنگ زبان عوام»^۹ تالیف «آفره دل‌وو»^{۱۰} رونویسی کرده است. ملاحظه می‌کنید؟ زبانی که انزجار منتقدان جنت مکان را برمی‌انگیخت زبان اکثریت مردم فرانسه بود!

ولی امروز نقدنو انگیزه این عناد را در جای دیگری می‌جوید: تاریخ ادبیات نشان می‌دهد که مبارزه با فساد اخلاق بخشودنی است: پیش از زولا، شاید ده‌ها نویسنده از این راه رفته بودند: در صدر عصر تجدد ادبی^{۱۱}، یعنی سیصد سال پیش از او، رابله^{۱۲} علیه اخلاق زمان قدبرافراشته و نگفتنی‌ها را بی‌پرده گفته بود. اندکی پیش از زولا، سنتدال^{۱۳}، بالزاک^{۱۴} و فلوربر^{۱۵} به فساد اخلاق هم‌عصران خود تاخته بودند. وانگهی، همه می‌دانند که دیوار حاشابلند است، و تبه‌کاران معاصر زولا هم می‌توانستند تجا‌هل کنند و نیش و کنایه‌های او را نشنیده انگارند. خصوصاً که واژه نجابت شمشیری است دودم: هم به معنای اصالت است و هم به معنای پرهیزگاری. پس خطای زولا در مبارزه با چنین فساد نبوده است.

گناه او این بود که در دوره قدرت و نفوذ سوداگران توانگر، يك تنه به حریم قدسی درهم و دینار تجاوز می‌کرد. او می‌خواست که خاستگاه ثروتهای بادآورده را نشان دهد. در زمستان سال ۱۸۶۹، او تصمیم گرفت که این اندیشه را در قالب قصه بیان کند. ظرف بیست و پنج سال و طی بیست قصه بلند زنجیری به آرزوی خود جامه عمل پوشاند و نام این مجموعه را، که به طرز کم‌دی انسانی^{۱۶} بالزاک تدوین کرده بود، «تاریخ طبیعی و اجتماعی يك خانواده در امپراطوری دوم» خواند. برای آنکه بتواند از واقعیات سخن بگوید، به تحقیق در زندگی توده‌های مردم پرداخت، و هر چه بیشتر می‌جست، بیشتر به مسائل اجتماعی روی می‌آورد. قصه «میکده»^{۱۷}، جلد هفتم این حماسه انسانی، او را

به اوج شهرت رسانید. او در این قصه، سرنوشت اندوهبار کارگران را به طرز استادانه توصیف می‌کند، ایجابات و نیازهای جامعه صنعتی را نشان می‌دهد، انگیزه میخواری و تباهی زندگی زحمتکشان را هویدا می‌سازد.

همین که این قصه منتشر می‌شود، فردینان برون تیر^{۱۸}، منتقد تیزهوش و نگهبان هوشیار توانگران هشدار می‌دهد. او می‌گوید که زولا همان نویسنده «سهم سگنان شکاری»^{۱۹} است. در این داستان، راز معاملات کلان و شیوه‌های رندانه دلان پاریسی از پرده بیرون می‌افتد. پیش از آن، این گونه معاملات، در قبضه صاحبان عناوین و افراد طبقات عالی بود، زیرکانه انجام می‌پذیرفت و آب از آب تکان نمی‌خورد. اکنون مردی از گرد راه رسیده که سردلبران رادر حدیث دیگران می‌گفت. این پرده‌داری به مراتب خطرناک‌تر از وصف العیش جو نمایان‌گندم فروش است.

در حقیقت زولا با توانگران در افتاده و قصه‌های او شالوده‌های سنتی جامعه فرانسه را به مخاطره افکنده بود. آری، جرم او افشای فساد اخلاق نبود. جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد.

آیا پیش از او هیچ نویسنده‌ای چنین خطری نکرده بود؟ نه! ستندال، در قصه «سرخ و سیاه»^{۲۰} به نقش تازه پول در جامعه زمان خود اشاره‌ها دارد. ولی چون غایت آرزوی ستندال شناخت روان آدمی است، او به رابطه پول با خودنمایی و خود پسندی اکتفا می‌کند. قهرمانان او ثروت می‌اندوزند تا زنان زیبا در کنار داشته باشند، برای فرزند خود معلم سرخانه بگیرند، جامه فاخر بپوشند و در مجالس بر دیگران فخر بفروشند.

اوبه منابع این ثروت کمتر می‌پردازد. بالزاک به منابع ثروت توجه دارد، اما دید او همانند دید یک سردفتر است. او خود شیفته ثروت است، با دقت و وسواس همه چیز را ثبت می‌کند. او مثل زولا زحمت نکشیده است. این است که در انجام کار خواننده را شیفته ثروت و زندگی ثروتمندان می‌گرداند:

بازرگانان، صاحبان صنایع و رباخواران بالذات در زر و زیور غوطه می‌زنند. آسایش اینان هوس خواننده را بیدار می‌کند.

زولا که تحت عنوان «ناتورالیسم» در جستجوی انگیزه‌ها است، به جامعه‌شناسی روی می‌آورد. جامعه‌شناس باید از اقتصاد سررشته‌ای داشته باشد. ولی اقتصاددانان دوره زولا، که تنور شکم خود را به آتش ثروت توانگران می‌تافتند، حقیقت را در لفافه واژگان ویژه و دشوار چنان می‌پیچیدند که کسی چیزی از آن نمی‌فهمید.

ماحصل کلام آنان این بود که تضادهای اجتماعی ناشی از قوانین طبیعی است، بنابراین: گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه، به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد. زولا باز گستاخی می‌کند. چوب حراج به لفاظی و نتیجه‌گیری ابلهانه آنان می‌زند. نگارش رساله‌های به اصطلاح علمی را به آنان وامی‌گذارد. او قصه‌نویس هنرمندی است که اکنون قصه‌هایش در صد هزار نسخه چاپ و منتشر می‌شود.

حقیقت را به زبان ساده و در جامه قصه‌های عوام‌پسند در اختیار مردم می‌گذارد. پس فریاد و اخلاقا بلند می‌شود. چرا که خطر رساله‌های دشوار کند و تدریجی است، تهدید زولا مستقیم است. توانگران به هر اس افتادند. اما مصلحت نبود که خطر را به نام بخوانند. «خدمتگزاران صدیق»، به دستاویز عفت و اخلاق و فضیلت و تقوا، از بوی گند قصه‌های او شکایت آغازیدند و از بی‌عفتی کلام او ناله‌ها سردادند. زولا به کار خود ادامه داد. اینک قهرمانان قصه‌های او رجال نادرستی بودند که کارشان غارت بیت‌المال بود و نویسنده، در کمال بی‌احتیاطی، با تغییرات اندکی همان نام واقعی و شناخته آنان را به قهرمانان خود می‌بخشید. مثلاً همه می‌دانستند که «روبن‌شن‌یو»^{۲۱}، همان «روهن‌شابو»^{۲۲} است. این مرد کسی بود که سالانه صد هزار فرانک باج می‌گرفت تا بر صورت حساب‌های کشوری

نخوانده صبحه بگذارد.

از عروسی مصلحت‌آمیز اشراف فقیرگشته با روستازادگان تازه به- دوران رسیده صریحاً نام می‌برد. در کلیسا به‌چهره کریه‌کسانی اشاره می‌کند که بوی جنایت از آن استشمام می‌شود. سخن از بیکارگانی می‌گوید که به‌هیچ‌شغل و حرفه‌ای نیاز ندارند. چرا که دیگران، نسل اندر نسل، برای نیاکان این بیکارگان دویده و عرق ریخته‌اند.

شارل پگی^{۲۳}، شاعر و نویسندهٔ معاصر، که در دوره دانشجویی به‌علت تعصبات مذهبی از خواندن آثار این نویسنده روی گردانده بود، به‌مطالعه «من متهم می‌کنم» منقلب گشته و گفته بود: «ای کاش چنین مردی را از نزدیک می‌دیدم، و صدای تنفس او را می‌شنیدم» و هنگامی که او را از نزدیک دید، از سادگی گفتار و نگاه او حیرت کرد و گفت: «او چندان به‌ادیبان نمی‌ماند»: زولا هنجاری به‌غایت ساده و نگاهی حزن‌آلود داشت. گفته‌اند که حالت چهره او حکایتگر شگفتی او از میزان رذالت آدمی است.

بان‌ویل^{۲۴}، شاعر سمبولیست، پس از ملاقات با زولا، گفت: «واکنش او به‌واکنش کودکان می‌ماند» در اینجا کودکی به‌معنای معصومیت است. زولا خود در یکی از قصه‌ها، به‌قهرمان مورد علاقهٔ خود می‌گوید: «کلود بیچارهٔ من، می‌ترسم که همیشه بچه‌مانی»

ولی استحکام ساختمان قصه‌های او و شرارتی که در آن‌ها موج می‌زند باعث شده است که زولا را معمولاً آدمی خون‌سرد و خشن در نظر گیرند. تصور می‌شود که او از لجن لذتی بیمارگون احساس می‌کند. حقیقت نه‌اینست. او می‌گوید:

«من از دوهستی موازی برخوردارم: یکی دنیوی، فرورفته در قعر خود، و آن دیگر حیاتی که در ژرفای پاك آسمان نیلگون موج می‌زند». زولا می‌گفت: «در اندرون من، هم نیاز شدیدی به‌واقعیت هست و هم انکار چشم‌پوشی از

امیدهای رویایی.» در بیست سالگی، او به یکی از دوستان خود گفته بود:
 «در ادبیات فقط دو راه وجود دارد: یکی راه هجو، یعنی افشای
 معایب و جنایاتی که دنیا سرشار از آن است؛ دیگری تغزل، یعنی آن بوسه‌ای
 که برجبین دل می‌زنی.»

زولا تغزل را قبلاً آزموده بود. نخستین اثر او، «قصه‌هایی برای نینون»^{۲۵}
 اثری است شاعرانه. می‌خواست که این قصه‌ها درس احسان و محبت باشد.
 ولی این ندای زلال او بی‌پاسخ مانده بود. پس از راه دوم رفت. و تندتر از
 پیشگامان خود. تصمیم گرفت که حقیقت را فاش بگوید، و همانند طیبی دلسوز،
 نشانه‌های بیماری جامعه خود را بیان کند. البته جوان بود و جویای نام.
 می‌بایست از راه قلم شکم خود، مادر و زنش را سیر کند. ولی کارش را دوست
 داشت و آنرا وسیله ساخت. می‌خواست در عین حال خدمتگزار نیکی باشد.
 در سال ۱۸۹۶ دشمنان او، نوشته‌های دوره جوانی را به رخ او می‌کشند
 و می‌گویند که این شعرگونه‌ها سرشار از سادگی و معصومیت و تقدس مذهبی
 است، و با توجه به قصه‌های او، نتیجه می‌گیرند که وی فاقد وحدت روحی
 است و دستخوش آشفتگی. وی در پاسخ می‌گوید:

«چیزی که آنگاه می‌خواستم، هنوز هم خواستار آنم.» او به نینون، که
 روان‌کودکی او است قول داده بود که به سوی او باز گردد. در شصت سالگی به
 نگارش قصه‌هایی می‌پردازد که حکایتگر این بازگشت است. این بار او داعیه
 پیامبری داشت^{۲۶}

زولا مرد خطر بود، دل به دریا می‌زد. نه برای شهرت و ثروت، به عکس:
 مردانگی او همیشه به زیان نام و نان بود. پس از پنجاه سالگی هوس ورود به
 فرهنگستان به سرش می‌زند. در نظر او، ورود به این جایگاه بلند علمی انتقام تحقیر-
 هایی بود که از اشراف دیده بود. به همین جهت، در قصه‌های بعدی به اعتدال
 می‌گردد و اجتماع‌یون^{۲۷} را مورد انتقاد قرار می‌دهد. امید پذیرش او در

فرهنگستان زیاد می شود. اما ناگهان کاری می کند که نباید می کرد: در ژانویه سال ۱۸۹۸ برای نجات جان دریفوس، يك افسر یهودی که بی گناه متهم به خیانت شده بود، اقدام می کند. در این امر، که خود داستانی دیگر است، توفیق می یابد، ولی برای همیشه از آرزوی خود می گذرد. چرا؟ برای این که او از تبار بلند دشوار جویان بود. او نه همان يك نویسنده بزرگ، بلکه يك مرد بود.

1- Emile Zola 2- Le naturalisme 3- La Terre 4- Anatole France 5- Dreyfus 6- j' accuse 7- Comtesse de Martel 8- Pornographe 9- Dictionnaire de la langue verte 10- Alfred Delvau 11- la Renaissance 12- Rabelais 13- Stendhal 14- Balzac 15- Flaubert 16- la Comédie Humaine 17- L' Assommoir 18- Ferdinand Brunetiere 19- La Curée 20- Le Ronge et le Noir 21- Robin chaignot 22- Rohen Chabeau 23- Charles Péguy 24- Banville 25- Contes à Ninon 26- Les quatre Evangiles

به طوری که ملاحظه می شود، زولا به آخرین کتاب های خود نام «اناجیل اربعه» می نهد و در حقیقت خیال راهبری خلق را در سر می پرورانیده است

27- Les socialistes

منابع

1- **Histoire de la littérature française, Brunel...**

Bordas

II- **L'Assommoir, Profil d' une oeuvre**

III- H. Guillemain: Zola: **Preuves**